



نقد و بررسی دفاعیات ابن ابی‌الحدید از واژه‌گزینی امام(ع) در نهج‌البلاغه

علی‌اکبر فراتی^{۱*}

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۲/۱۲

چکیده

نقد لغوی یکی از مهم‌ترین انواع نقد و تحلیل متن است. شبهه‌افکنی پیرامون فصاحت و صحت لفظی و معنایی واژگان نهج‌البلاغه و دقت امام(ع) در واژه‌گزینی از مواردی است که در نقدهای موجود کمتر به آن توجه شده است. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (م ۶۵۶) در شرح خود به واژگان اهمیت داده و شاید از معدود شارحانی است که در شرح خود به دفاع لغوی از متن برآمده است. اشکالات مطرح‌شده در شرح ابن‌ابی‌الحدید نسبت به الفاظ نهج‌البلاغه عمدتاً در سه حوزه صحت لفظ، ارتباط لفظ مورد استعمال امام(ع) با معنای مقصود، و ارتباط معنایی بین دو یا چند واژه است. این مقاله به نقد و بررسی دفاعیات ادبی و زبانی ابن‌ابی‌الحدید در سطوح مختلف آوایی، لغوی و نحوی پرداخته است و می‌کوشد جایگاه لغوی نهج‌البلاغه و دقت واژه‌گزینی امیر مؤمنان(ع) را از زبان شارح معتزلی و با سامانی موضوعی - که بتواند الگوی کارهای مشابه گردد - تبیین کند.

کلیدواژه‌ها: نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، واژه‌گزینی، روش لغوی، سطح زبانی، سطح ادبی.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

*: نویسنده مسئول

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین عرصه‌ها و سطوح در فصاحت و نیز بلاغت یک کلام، الفاظ مورد استفاده در آن است - خواه استعمال لفظ به‌تنهایی و خواه در هم‌آیی با الفاظ دیگر از قبیل ترکیب اضافی، وصفی و مانند آن - پرداختن به بلاغت و دقت یک سخن ادبی نیز بی‌نیاز از پرداختن به الفاظ آن نیست و دقت ادیب در واژه‌گزینی و قرار دادن واژگان در ترکیب، در سطوح مختلف زبانی و ادبی، میزان دقت متن ادبی و بلاغت آن را می‌رساند. نهج‌البلاغه به‌عنوان دُستور سخن پس از قرآن و کلام پیامبر(ص)، بیش از هر متن دیگری دارای ظرافت‌های ادبی در واژه‌گزینی است. شارحانی که به نهج‌البلاغه پرداخته‌اند هر یک به میزانی این مهم را مدنظر قرار داده‌اند، و شرح ارجمند ابن‌ابی‌الحدید یکی از مهم‌ترین آنهاست.^۱

ابن‌ابی‌الحدید در عرصه‌ی دفاع از نهج‌البلاغه و انتساب آن به حضرت علی(ع) و دفع شبهات این‌چنینی پیشنهاد است^۲، هر چند شرح او به‌واسطه اثرپذیری از عقاید کلامی قابل نقد بوده و حتی در مباحث شرح لغوی نیز بی‌نیاز از نقد و خالی از اشکال نیست^۳ اما یکی از امتیازات شرح او دفاع از نهج‌البلاغه است. سؤال‌هایی که در این مقاله مطرح و پاسخ داده می‌شود، عبارت است از: ۱. اشکالات و شبهه‌های لغوی به کلام امام علی(ع) در نهج‌البلاغه در چه سطوحی قابل دسته‌بندی است؟ ۲. دفاعیات ابن‌ابی‌الحدید از واژه‌گزینی امام(ع) با چه ابزارهایی انجام شده است؟

۲. پیشینه پژوهش

از آنجا که دفاعیات ابن‌ابی‌الحدید از نهج‌البلاغه در حوزه‌های مختلف صورت گرفته است، در شرح مفردات نیز نمود بالایی دارد. در میان پژوهش‌های مربوط به واژگان نهج‌البلاغه و نیز شرح لغوی نهج‌البلاغه در شرح ابن‌ابی‌الحدید، کارهایی صورت گرفته است که مهم‌ترین آنها عبارت است از مقالات:

- فراتی، علی‌اکبر (۱۳۸۸)، «روش لغوی ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه»، مجله علمی پژوهشی پژوهش‌های قرآن و حدیث (مقالات و بررسی‌های سابق)، سال چهل و دوم، شماره ۱، پاییز و زمستان.

- فراتی، علی‌اکبر (۱۳۹۳)، «مأخذ علی الجوانب اللغویة فی شرح ابن ابی الحدید لنهج‌البلاغه»، مجله علمی پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۳۰، بهار.

- فؤادیان، محمدحسن، و فراتی، علی‌اکبر (۱۳۸۷)، «النقد اللغوی فی شرح ابن‌ابی‌الحدید»، مجله علمی‌پژوهشی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (ادب عربی فعلی)، دوره ۵۹.

در این نوشتار به بررسی و نقد موضع ابن‌ابی‌الحدید نسبت به نهج‌البلاغه از نقطه‌نظر واژگان پرداخته شده است، و تفاوت کار در عناوین این نگاشته‌ها نیز پدیدار است، چه؛ تنها در این نوشتار است که به بررسی انتقادی ابن‌ابی‌الحدید در شرح واژگان نهج‌البلاغه با رویکرد پاسخ به ابهامات و دفاع از دقت امام(ع) در واژه‌گزینی در سه سطح زبانی پرداخته شده است. مقاله نخست در مورد شیوه و روش ابن‌ابی‌الحدید در شرح مفردات نهج‌البلاغه است، دومین مقاله به بحث نقد لغوی در شرح ابن‌ابی‌الحدید پرداخته است که شارح چه نقدهایی را با چه معیارهایی به دیگران در زمینه شرح لغوی وارد کرده است. و مقاله سوم درباره نقد به شرح

لغوی ابن‌ابی‌الحدید است و اشکالاتی را بررسی کرده است که شارح در تبیین کلمات نهج‌البلاغه دچار آن شده است، لذا آنچه در نوشتار حاضر آمده است صرفاً در موضوع کلی «واژگان نهج‌البلاغه در شرح ابن‌ابی‌الحدید» است؛ لذا با سایر مقالات اشتراک نسبی دارد، اما در نوع نگاه مقاله و شیوه‌ی پرداختن به این امر، کاملاً متفاوت است.

۳. جایگاه ادبی نهج‌البلاغه نزد ابن‌ابی‌الحدید

۳-۱. کلام حضرت افصح الکلام

ابن‌ابی‌الحدید در جای‌جای شرح خود به این مسأله پرداخته و گرد آن سخن‌ها پراکنده است، خطبه‌ها و نامه‌های بزرگ‌ترین کاتبان و خطیبان عرب را ذکر می‌کند و خواری هر یک را در مقابل عظمت و استواری کلام امام تبیین می‌نماید و کلام امام را کلام ربانی و لفظ قدسی می‌خواند که با وجود آن فصاحت عرب باطل گردد و نسبت تمام سخنان فصیح عرب با کلام وی آن‌گونه است که خاک به طلای خالص (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۲۶ق: ۳۲۹/۶)، وی در جایی پس از ذکر نکاتی درباره بلاغت کلام حضرت، آن را از معجزات ایشان (ع) دانسته که به واسطه آن بر بلیغان پیشی گرفته و فصاحت‌پیشگان را گنگ و ناتوان ساخته است (همان: ۱۹۳/۶).^۴

و گاه کلام امام را سخنی می‌داند که سخنان دیگر را هرچند بلیغ، بی‌ارزش ساخته و نابود می‌کند خطبه‌های نیکو در پند و اندرز بسیار است اما این سخنی است که دیگر سخن‌ها را باطل می‌کند...» (همان: ۱۵۸/۷).^۵

وی در جای دیگری یک سطر از کلام علوی در نهج‌البلاغه را برابر می‌داند با هزار سطر از سخن اُصیح بن نباته (همان: ۱۶۷/۷) که به گفته خود ابن‌ابی‌الحدید خطیبی بس فاضل بود و از دیگر خطبا پیشی گرفته و تواناتر بود و مردم سخت شیفته خطبه‌ها و سخنانش بودند.

گاهی در مقایسه خطبه ابن‌نباته با خطبه حضرت گفته است: «این پایان خطبه ابن‌نباته است، با دیده انصاف در آن و نیز در خطبه حضرت (ع) بنگر تا نسبت کلام او را به امام همچون نسبت انسان زن صفت به یلی فحل یابی، یا چون شمشیر سربین شکننده در مقابل شمشیر آهنین برنده» (همان: ۶۷/۲).

این مختصر و صدها نمونه این‌چنینی در شرح او نشانگر عظمت کلام علوی در نظر شارح معتزلی است و باید گفت او زبان امام و واژگان کلام ایشان را زبان معیار می‌داند و چنان‌که خواهیم دید حتی صحت‌وسقم کلام دیگران را، هرچند لغت‌شناس باشند، با سخن علی (ع) و الفاظ او می‌سنجد.

۳-۲. زبان و واژگان امام، زبان و واژگان معیار

با بررسی دقیق شرح لغوی ابن‌ابی‌الحدید درمی‌یابیم که وی کلام امام را از آغاز تا پایان، ملاک و معیار خود در ادب و لغت قرار داده است و هرگز در صدور هیچ‌یک از الفاظ نهج‌البلاغه از امام تردید نکرده است، بلکه حتی زبان امام را معیار خود در نقد آراء دیگران به‌ویژه در زمینه لغت می‌داند، از جمله شواهد این امر در شرح می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. یکی از موارد که نشان می‌دهد متن نهج‌البلاغه میزان شارح در برخورد با آراء دیگر ادبا و شعرا و لغویان است آن‌جاست که ضمن شرح خطبه‌ای در وصف دشمنانشان که فرمود: «و قد أَرعدوا و أبرقوا...» (خطبه ۹) پس از بیان مقصود از این فقره اشاره‌ای دارد به نظر اصمعی لغوی سرشناس و متقدم که در مواضع دیگر به اقوالش استشهد کرده است، با این تفاوت که در اینجا وی قصد نقد اصمعی را در این باره دارد و چنین می‌گوید: «ارعد الرجل و ابرق: وقتی است که تهدید کند و بترساند، اصمعی آن را نمی‌پذیرفت و گمان می‌کرد که تنها گفته می‌شود: رعد و برق، و چون در مقابل اصمعی به بیت کمیت احتجاج می‌شد که: "أرعد و أبرق یا یزید * فما وعیدک لی بضائر: ای یزید! همچون غرش و نور تند رعد و برق تهدید کن و بترسان، که ترساندن و تهدید تو مرا کارساز و آسیب‌رسان نیست." می‌گفت: کمیت شهرنشین است و به سخنش نمی‌توان احتجاج کرد. ولی کلام امیرمؤمنان(ع) حجتی است که بر بطلان سخن اصمعی دلالت دارد» (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۲۲۳/۱).

می‌بینیم ابن‌ابی‌الحدید با احتجاج به قول امام علی(ع) بیت کمیت را تأیید و نظر اصمعی لغت‌شناس معروف را باطل می‌شمارد؛ چه، خود در جایی در شأن فصاحت حضرت می‌گوید: «چون باران خدا بیارد و سیل جاری شود، رودهای کوچک جایی ندارند» (همان: ۳۳۹/۶).

۲. نمونه دیگر در شرح «... و نصحت لکم...» است، عالم معتزلی هنگام شرح این عبارت نیز فایده‌ای لغوی را مطرح می‌کند و به استناد این سخن امام قول عامه مردم و رأی متعارف را رد می‌کند و می‌گوید: «عین سخن حضرت که فرمود: "نصحت لکم" فصیح‌تر است و لفظ قرآن نیز بر آن وارد شده است، و سخن عامه مردم که می‌گویند: "نصحتک" فصیح نیست» (همان: ۵۷/۷).

گذشته از مواردی که ابن‌ابی‌الحدید واژگان امام را بر دیگر واژگان تفضیل می‌دهد، مواردی هست که به ظاهر ممکن است واژگان نهج‌البلاغه مورد خدشه لغوی، دستوری، یا بلاغی واقع شود، ولی در بحث بعدی روشن خواهد شد که موضع شارح نسبت به کلام حضرت موضعی کاملاً مدافعانه است.

نکته مهم اینکه شارح معتزلی در بسیاری امور خود را تابع قول امام می‌داند و حتی در عقاید نیز چنین اظهار می‌دارد هرچند گاه سخن حضرت را با عقیده خود همساز می‌نماید، شارح در جایی "إن قلت" ای را مطرح می‌کند که نشان می‌دهد ابن‌ابی‌الحدید حتی در زمینه‌ی اعتقادات و آراء کلامی امام را فصل الخطاب می‌داند، و در برابر آن چون و چرا ندارد، می‌خوانیم:

«اگر بگویی: تو این کتاب را بر اساس اصول و ضوابط معتزلیان شرح کرده‌ای، پس این سختی در اینجا از چه روست، حال آن‌که تصریح دارد که از میان قریش تنها بنی‌هاشم صلاحیت امامت را دارند، و این نظر عقیده‌ی معتزله - نه متقدمان و نه متأخرانشان - نیست. در پاسخ می‌گوییم: این جایگاه محل اشکال است و من در آن نظری متفاوت دارم، و اگر درست باشد که این لام را امام گفته است، می‌گوییم: همان‌گونه است

که ایشان فرموده، زیرا برای من ثابت شده است که پیامبر فرمود: علی همراه حق است و حق هر جا او باشد، گرد او می‌چرخد» (همان: ۸۸/۹).

۴. واژه‌گزینی امام و دفاعیات ابن‌ابی‌الحدید

در این بخش مسأله و موضوع اصلی مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. قدر مسلم هر فنی را اصل و بن‌مایه‌ای است و ادب نیز ماده‌ای دارد به نام «واژه» که ادیب بیان خود را بر بنیاد آن بنا می‌کند، از سویی چنان‌که ابن‌ابی‌الحدید به نقل از جاحظ می‌گوید، فضل هر سخنور و نویسنده‌ای به دو امر اصلی برمی‌گردد: مفردات الفاظ، مرکبات الفاظ؛ وی با بیان اینکه مفردات یا واژگان تشکیل‌دهنده متن ادبی می‌بایست روان، آسان فهم و مانوس باشند و از پیچیدگی و غرابیت به دور، همه الفاظ حضرت را چنین می‌داند (همان: ۲۱۸/۶). لذا وی در شرح خود به دفاع از انتخاب واژگان توسط امیر بیان علی(ع) پرداخته است که با توضیحی درباره‌ی گونه‌های شبیهات مطرح‌شده در نهج‌البلاغه در حوزه لغوی و واژگانی به بررسی دفاعیات شارح می‌پردازیم.

۴-۱. انواع شبیهات واژگانی پیرامون نهج‌البلاغه

چنان‌که پیشتر گفته شد، از آن‌جا که شارح به جایگاه نص نهج‌البلاغه و سطح فصاحت امام و برتری آن از دیگر بزرگان و نوابغ ادبا و خطبا معترف است، شبهه‌های احتمالی یا اشکال‌های مطرح در زمینه واژه‌گزینی امام را برنتافته و در بسیاری از موارد پیش از آن‌که برخی مدعیان و ناقدان به خرده‌گیری از لفظ امام(ع) اقدام کنند، اشکالات را مطرح می‌کند و پاسخ می‌گوید:

برخی اشکال‌های لغوی پیرامون نهج‌البلاغه در سه بخش کلی قابل تقسیم است:

۱. صحت لفظ

گاه واژه‌های، محل اشکال یا بحث است که استعمال این واژه در این جایگاه یا صحت آن واژه مورد اشکال واقع شده است.

۲. ارتباط لفظ بامعنای مقصود

یکی از مواردی که شارح سؤال یا اشکالی احتمالی را در زمینه‌ی واژه‌های نهج‌البلاغه مطرح می‌کند کاربرد معنایی واژه و ارتباط لفظ به کار رفته در نهج‌البلاغه با مقصود و مراد کلام است، در این‌جا بحث بر سر صحت واژه نیست بلکه واژه صحیح است ولی استعمال آن در این معنا خطاست.

۳. ارتباط معنایی بین دو یا چند واژه

ابن‌ابی‌الحدید گاهی اشکال را از جنبه‌ی کاربرد لفظی در کنار لفظی دیگر یا از لحاظ وجود اسناد یا اضافه میان دو لفظ مطرح می‌کند البته این اشکالات در بسیاری جاها درهم‌تنیده‌اند و نمی‌توان آنها را کاملاً از هم متمایز دانست، باید گفت این سه حوزه وجود دارد که ممکن است یک اشکال، به اعتبارات مختلف، ناظر به هر سه حوزه باشد. بدیهی است هر یک از این مواضع نیز، خود زیرمجموعه‌ای را می‌تواند شامل گردد که برخی از آنها به‌طور کلی عبارت است از:

لغو بودن واژه در موضعی خاص، مسموع و غیرمسموع، تعدیه و لزوم، تعریف و تنکیر، مطابقت یا عدم مطابقت با استعمال عرب، تکرار مخلّ به فصاحت، موافقت یا مخالفت با قیاس، فروق اللغه، مطابقت با عقیده و ...

۴-۲. سطوح دفاعیات ابن ابی‌الحدید از واژه‌گزینی امام(ع)

ابن ابی‌الحدید هر یک از این اشکالات را با شیوه‌ای علمی و مستند پاسخ داده و کاربرد حضرت را صحیح می‌شمرد، اگر بخواهیم پاسخ‌های زبانی و ادبی شارح را سامان علمی و منطقی دهیم می‌توان آن را در دو سطح کلی دسته‌بندی کرد:

الف) سطح زبانی، شامل سه زیرمجموعه: ۱. سطح آوایی، ۲. سطح لغوی و ۳. سطح نحوی است.

ب) سطح ادبی

هر یک از این سطوح که در مجموع چهار سطح است، پاسخ به شبهه‌ها و اشکال‌هایی است که حداقل در یکی از بخش‌های سه‌گانه‌ی پیش‌گفته طرح شده است. به این ترتیب ابن ابی‌الحدید اشکالی که ناظر به یکی از سه بخش گذشته است را با یکی از سطوح بالا پاسخ داده است.

همچنین شارح با رویکرد اجتهادی و نقدی که در تفسیر لغوی خود دارد از شیوه‌های مختلفی در حوزه‌های لغت، قواعد و بلاغت و.. با استشهادات و احتجاجات لغوی مختلف همچون استشهاد به استعمال و عرف زبانی عرب و کتب لغت و احتجاج به متون دینی و قرآن کریم و استشهاد به شعر عربی و قواعد صرفی و نحوی و فروق اللغات و علوم بلاغی و... بهره گرفته است.^۷

۴-۲-۱. سطوح زبانی

مقصود از سطوح زبانی، سطح‌های شکلی و ساختار بیرونی سخن و اثر ادبی است و می‌تواند سه زیر سطح را در حوزه‌ی آوا و وزن کلام و حوزه‌ی لغت و واژه و حوزه‌ی قواعد نحوی و ساختاری در برگیرد که در ذیل می‌آید:

۴-۲-۱-۱. سطح آوایی

در این سطح به موسیقی بیرونی متن اشاره می‌شود، شارح در ضمن بیان کلام امام به شبهه ناخوانی لفظ نهج‌البلاغه با استعمال عرب اشاره کرده و پاسخ بدان را در سطح آوایی و موسیقایی کلام ذکر می‌کند، برخی نمونه‌های این سطح در موازنه و سجع است^۸ که در ادامه آمده است:

الف) موازنه واژگانی

عمده اشکال‌ها در این سطح در حوزه‌ی صحت لفظ جای می‌گیرد. گاه در سخن حضرت به ظاهر عدم مطابقتی میان الفاظ عبارت مشاهده می‌شود که شارح با ابزارهای مختلف به توجیه و ذکر صحت واژه‌گزینی حضرت می‌پردازد. این عدم مطابقت گاه در افراد و تشبیه و جمع جلوه‌گر شده مانند واژه «الاقزام» در این عبارت حضرت در ذم شامیان: «جفأة طَعَام، و عبیدُ أقزام...» که ابن ابی‌الحدید آن را مخالف مسموع می‌داند

زیرا «قَزَمَ» مستعمل عرب است که در تذکیر و تأنیث و مفرد و جمع یکی است، اما دلیل کاربرد آن در لفظ امام را چنین بیان می‌کند:

«الأقزام، به زای، فرومایگان و سفلگان مردمانند، و آنچه از عرب شنیده شده "قَزَمَ" است که، مذکر و مؤنث و مفرد و جمع در آن یکسان است، زیرا معنای مصدری دارد ... ولی حضرت (ع) فرمود: «أقزام» تا آن را با واژه "طغام" هم‌وزن ساخته و موازنه برقرار سازد.» (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۲۳۲/۱۳ و ۲۳۱).

ب) سجع کلام

شاهد دیگر در باب مسموع و غیرمسموع در واژه «الخزْر»^۹ و ضبط آن است، در کلام امیرمؤمنان می‌خوانیم: «معاشر المسلمین... و الحظوا الخزر و اطعنوا الشزر...» شارح پس از بیان معنی «الخزر» از سکون زای آن اظهار شگفتی و بی‌اطلاعی می‌کند و به تعلیل و توجیه آن می‌پردازد: «والذی أعرفه "الخزر" بالتحریک» و پس از ذکر شاهدی شعری از قول خود می‌گوید: «فإن كان قد جاء مسكناً فتسکینه جائز للسبعة الثانية وهی قوله: "واطعنوا الشزر"....» (همان: ۱۳۷/۵).

دیدیم که با وجود ساکن نبودن این واژه در لغت، شارح آن را رد نکرده و برای آن توجیه بلاغی آورده است.

۴-۲-۱-۲. سطح لغوی

سطح دیگر دفاع ابن‌ابی‌الحدید از واژه‌گزینی امام به سطح لغوی اختصاص دارد، که معمولاً در شبهه‌های سه‌گانه زیر یافت می‌شود:

الف) صحت

خطا بودن لفظ خواه به دلیل ناشنیده بودن از عرب یا ناسازی با واقع از مواردی است که شارح به دفاع لغوی از کلام امام پرداخته است، نمونه‌های زیر از این قبیل‌اند:

۱. گاه واژه‌ای را که در کلام امام آمده و ممکن است عجیب بنماید، با استعمال عرب تأیید می‌کند مانند واژه «المسیرة» در این کلام: «و قال (ع) و قد سئل عن مسافة ما بین المشرق و المغرب، فقال: "مسیرة یوم للشمس"» آن‌گاه در دفاع از این واژه چنین می‌افزاید: «عرب این‌گونه گوید: "بینهما مسیرة یوم" به هاء، و نمی‌گویند: "مسیر یوم"، زیرا مسیر مصدر و مسیرة اسم است» (همان: ۱۶۳/۱۹) مسیر یکی از مصادر فعل "سار" است، این فعل سه مصدر دارد: سیراً و مسیراً و تسیراً؛ يقال: بارک الله لك فی مسیرک، آی سیرک. (جوهری، ۱۳۷۶ ق: ۶۹۱/۲) و با این لفظ معنا استوار نخواهد بود، لذا مسیرة به کار رفت، چنان‌که در لغت هم وارد شده است، گفته می‌شود: "بینهما مسیرة یوم" (همان).

۲. در جایی شبهه عدم مطابقت واژه نهج‌البلاغه با واقع آن را در عبارت حضرت مطرح می‌کند و به دفاع از آن می‌پردازد و به کلام عرب و عرف آنها در این مواضع استناد می‌ورزد، این واژه «أرجل» است که برای

اسب و مرکب به کار رفته در عبارت «قمصت بأرجلها و قنصت بأحبلها...» شارح چنین می‌گوید: «و جمع فقال: بأرجلها، و إنما للدابة رجلان» اما در اینکه چرا با وجود دو پا داشتن حیوان حضرت جمع آورده است می‌گوید: «یا بدین دلیل است که گاه بر مثنی ساختار جمع اطلاق می‌گردد، چنانچه در کلام عرب است: امرأة ذات أوراك، و مآكم، حال آن که دو ورک است، ویا از این باب است که حضرت دو دست و دو پا را یکی حساب کرده و لذا همه را به صورت جمع یعنی "أرجل" نامیده است...» (همان: ۱۹۶/۶)، و بدین ترتیب واژه‌گزینی حضرت را اصل و فهم خود و دیگران را فرع قرار می‌دهد.

ب) ارتباط لفظ با معنای مقصود

از نمونه‌های این بخش از اشکال‌ها که با توجه به سطح لغوی پاسخ داده شده است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. شبهه‌ی لغوی دیگر درباره ثلاثی یا مزید بودن فعلی است که گمان برده شده نیازی به مزید آوردن فعل نیست بلکه مزید آمدن آن خطاست، حضرت فرمود: "وَمَنْ قَالَ كَيْفَ فَقَدِ اسْتَوْصَفَهُ" (خطبه ۱۵۲) ممکن است گفته شود که استفعال به معنای طلب می‌آید و در اینجا کسی طلب وصف خدا نکرده است لذا لفظ با معنا نامرتب است و باید می‌فرمود: وصفه.

شارح با توجه به سیاق کلام و ایمان به اسلوب امام، استیصاف را هم معنا با وصف می‌گیرد تا معنا راست آید، وی می‌گوید: «در اینجا "استوصف" به معنای "وصف" است، همانطور که می‌گویی: "استغنی زید عن عمرو" به معنای "غَنِيَ عنه" و "استعلى عليه" یعنی "علا" و در این باره نمونه فراوان است.» (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۱۱۶/۹) می‌گوید: "هاهنا"، زیرا این فعل را عموم لغویان در معنای طلب گرفته‌اند: اسْتَوْصَفَهُ الشَّيْءَ: سَأَلَهُ أَنْ يَصِفَهُ لَهُ (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ ق: ذیل ماده وصف) و توجه به سطح خطیب کلام و منشیء آن و تسلط بر ادب عربی و واژگان و دقت در سیاق کلام، ابن‌ابی‌الحدید را به روشنی به صواب و صحت این واژه و دیگر واژگان رهنمون است.

۲. در بیان سخن حضرت که فرمود: «فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ، وَ مَا خَبَثَ ظَاهِرُهُ خَبَثَ بَاطِنُهُ» (خطبه ۱۵۴)، اشکال لغوی در استعمال "ما" به جای "من" (ما طاب و ما خبث به جای من طاب و من خبث) است^{۱۱} و گویا واژه با مقصود و معنا سازگار نیست، شارح به‌خوبی این شبهه لغوی را طرح کرده، پاسخ می‌دهد که سخن امام در باب اخلاق و عقاید و درونیات انسان است و گویا فرموده باشد: ما طاب من هذه الأخلاق و الملكات، و آن خوی نفس ربانی حق جوست..و باطن آن خوی ربانی، طیب می‌گردد و آن باطن، ثمره و بهره‌ی آن خوی است که همان سعادت باشد، وی سپس می‌گوید: "و هذا المعنى من مواضع ما، لا من مواضع من" (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۱۷۸/۹).

در این مورد معنا را اخلاق و مانند آن گرفته‌اند که جایگاه "ما" موصوله است نه "من"، البته ناگفته نماند که در جاهای دیگری نیز این گونه استعمال وجود دارد، در آیه‌ی زیر "ما" موصوله ذکر شده حال آن که بیان آن نساء است و علی الظاهر استعمال "من" اولی می‌نمود: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنِّي وَ ثَلَاثَ وَرُبَاعٍ...﴾ (النساء: ۳) همچنین حضرت در جای دیگر می‌فرماید: «فَمَا غَرِقَ مِنْهَا فَلَيْسَ بِمُسْتَدْرَكٍ وَ مَا نَجَا مِنْهَا فَإِلَىٰ مَهْلِكٍ»^{۱۲} (خطبه ۱۹۶) ضمن این که فرهنگستان زبان قاهره کاربرد "ما" برای عاقل را جایز شمرده است (خطیب، ۱۹۸۶ م: ۳۲۸).

ارتباط معنایی بین دو یا چند واژه

در این بخش مواردی مطرح می‌گردد که شبهه درباره‌ی ارتباط معنایی میان واژگان است نه نارسایی معنایی یک واژه و نه خطا بودن واژه، نمونه‌های زیر از این دست‌اند.

۱. لغو بودن و بی‌معنایی تکرار واژه

۱. از جمله مواردی که درباره لغو بودن یک واژه سخن به میان آمده تکرار لفظ «الأجل» در کلام امام است: «وَ اسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ وَ كَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حَظَّوْا الْأَجَلَ» (خطبه ۱۱۴)؛ این شبهه لغوی اخلال این تکرار به فصاحت و مخالفت با فن بیان است، شارح در این باره به بیان فرق میان این دو لفظ پرداخته آن دو را از باب جناس می‌شمرد، یکی را مرگ و دیگری را زمان معنا می‌کند و گمان لغو بودن این تکرار را رد می‌سازد: «حضرت این واژه را در دو جایگاه به دو معنا به کار برده است، لذا اجل در فرموده‌شان: «استقربوا الأجل» یعنی مدت مرگ و در: «فلا حظوا الأجل» یعنی خود مرگ» (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۱۹۹/۷).

۲. در کلام حضرت: «لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبَ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَىٰ غَيْرِهِ، فَتَمْتَنِعَ مِنْ نَفْعِهِ وَ ضَرِّهِ» (خطبه ۱۸۶)؛ شارح شبهه بی‌معنا و لغو بودن واژه نفع در این سیاق را طرح می‌کند و می‌گوید:

"این سخن مانند سخن کسی است که از خوف کسی به دژی استوار پناه برد و بگوید: «ما يقدر اليوم فلان لي على نفع و لا ضرر» و هدفش تنها ذکر ضرر است و نفع را تنها از باب سلب مطلق قدرت از آن فلانی آورده است، همچنین گذشت از مجرم به نفع اوست لذا حضرت می‌فرماید: هیچ چیزی اگر جرمی مرتکب شود، نمی‌تواند از فرمانروایی خدای تعالی به‌سوی دیگری رود، تا خود را از عقاب خدای تعالی حفظ و از عفو و گذشت خدای تعالی نیز بی‌نیاز بیند." (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۹۰/۱۳).

۲. ارتباط معنایی میان واژگان همنشین

یکی از مهم‌ترین مباحثی که در فهم کلام اهمیت دارد، بحث همنشینی و باهم‌آیی کلمات و واژگان است که به صورت‌های مختلف امکان بروز دارد، گاه در ترکیب‌های اضافی یا وصفی یا جز آن، در ذیل به برخی از اشکالاتی که به ارتباط میان برخی واژگان همنشین در نهج البلاغه وارد شده اشاره می‌شود:

الف) الفاظ متقارب‌المعنی در ترکیب اسمی

مقصود از ترکیب اسمی در اینجا ترکیب‌های خارج از عمل فعل و شبه فعل و ترکیب اسنادی است لذا در این نمونه‌ها بیشتر ترکیب‌های وصفی و یا اضافی دیده می‌شود.

۱. جناح امن و قوادم خوف: در این سخن حضرت: "وَلَا يُمَسِي مِنْهَا فِي جَنَاحِ أَمْنٍ، إِلَّا أَصْبَحَ عَلَيَّ قَوَادِمِ خَوْفٍ" (خطبه ۱۱۱)؛ شارح این سؤال را طرح می‌کند که چرا امن را به جناح اختصاص داده است و خوف را به قوادم؟ و در پاسخ ارتباط میان این الفاظ این دو ترکیب، تفاوت میان آن واژگان و ارتباط معنایی ترکیب‌های اضافی را بیان می‌کند و ظرافت واژه‌گزینی حضرت را تبیین می‌کند: «زیرا قوادم پره‌های پیشاپیش بال است و آنکه بر این قسمت سوار باشد در معرض خطری سترگ و فتادنی زود هنگام است، و بال پرنده پوشاننده است و جلوی سرما را می‌گیرد...» (ابن ابی‌الحدید، همان: ۲۳۰/۷) پس قوادم، پره‌های سر بال هاست، و آن‌که بر لبه پر سوار باشد در خطر سقوط است، اما جناح بال است و حفظ‌کننده، لذا تفاوت در لفظ مضاف در دو جایگاه، دقت واژه‌گزینی است.

۲. جاده الحق و مزلة الباطل: به کاربرد کلمه "جاده" برای حق و "مزلة" برای باطل، به جای دیگر واژگانی که به این معنا نزدیک‌اند، نظر شارح را به خود معطوف می‌کند، امام می‌فرماید: "إِنِّي لَعَلِي جَادَةٌ الْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَعَلِي مَزَلَةٌ الْبَاطِلِ" (خطبه ۱۹۰) ابن ابی‌الحدید می‌گوید: "کلام عجیب علی قاعدة الصناعة المعنوية." آن‌گاه می‌گوید: امام نگفت: انهم لعلی جاده الباطل، چون باطل وصف برای جاده قرار نمی‌گیرد، از این رو به کسی که راه گم کرده است، گویند: وقع فی بنیات الطريق. لذا لفظ مزلة را به کار برد، یعنی جایی که پای انسان در آن می‌لغزد (ابن ابی‌الحدید، همان: ۱۴۶/۱۰).

البته درباره این تحلیل مدافعه‌ی شارح می‌توان گفت که گرچه این تحلیل ناصواب نیست اما در سخنان حضرت همه‌گیر نمی‌تواند باشد، چه؛ امام لفظ جاده و جمع آن جواد را در چند جای نهج‌البلاغه به کار بسته است: الجادة (در مقابل مضلة)^۳، جواد الطرق^۴، جواد المضلة (در مقابل سنن الحق)^۵، در مورد آخر جاده‌ها به گمراهی نسبت داده شده است، و اگر چنین بود که شارح در عدم استعمال جاده برای باطل گفت اینجا نیز نمی‌بایست حضرت از لفظ جاده استفاده می‌کرد. حال آنکه فرمود: واذ المضلة، ولی نفرمود جاده المضلة، چونان که همواره کاربرد ظلمت در قرآن جمع است (ظلمات) و نور مفرد، زیرا هدایت و نور و راه حق واحد است و باطل و تاریکی و ضلالت متعدد.

۳. تسکین الحار و تحریک البارد: در شرح این عبارت حضرت: «فَفَرَّعَ إِلَى مَا كَانَ عَوْدَهُ الْأَطْبَاءَ مِنْ تَسْكِينِ الْحَارِّ بِالْقَارِّ وَتَحْرِيكِ الْبَارِدِ بِالْحَارِّ» (خطبه ۲۲۱)، اشکال را در ذکر تسکین برای "الحار" و تحریک برای "البارد" مطرح کرده، در پاسخ از ویژگی حرارت و ویژگی برودت بهره گرفته و رابطه دو ترکیب اضافی را چنین بیان می‌کند: «زیرا ویژگی حرارت، به هیجان در آوردن و برانگیختن است، لذا در چیرگی بر آن با

خنکی لفظ "تسکین" را به کار برد، و از آن جا که ویژگی برودت و سردی سست ساختن و به جمود کشاندن است، در چیره شدن بر آن با داغی از لفظ "تحریک" بهره گرفته است» (ابن ابی الحدید، همان: ۱۶۴/۱۱).
 ۴. جانب الهجر: در بخشی از کلام امام می خوانیم: "فَكُلُّهُمْ وَحِيدٌ وَ هُمْ جَمِيعٌ وَ بِجَانِبِ الْهَجْرِ وَ هُمْ أَخِلَاءٌ" (خطبه ۲۲۱)، ابن ابی الحدید با باریک بینی و دقتی که در زمینه شرح لغوی نهج البلاغه دارد نکته دیگری را مطرح کرده و به چالش کشانده و پیشاپیش اشکال را پاسخ داده است و آن، وهم و گمان زائد بودن و بی فایده بودن لفظ «جانب» در کلام امام است. طرح این مسئله توسط شارح و پاسخ وی در دفاع از واژه گزینی نهج البلاغه علاوه بر بیان موضع دفاعی وی در قبال نهج البلاغه، فایده لغوی نیکویی است که در آمدن لفظ «جانب» در کنار «هجر» وجود دارد و نه تنها کلام زیاده و لغوی ندارد بلکه کاملاً به جا و صحیح و استوار و در کمال بلاغت آورده شده است.

وی می گوید:

«زیرا آنها می گویند: "فلان فی جانب الهجر: فلانی در جانب هجران است." و "فی جانب القطیعه: در جانب بریدن از مردم است." و نمی گویند: "فی جانب الوصل: در جانب وصال است" و "فی جانب المصافاة: و در جانب صلح و سازش است" زیرا لفظ "جنب" در اصل معنا برای دوری وضع شده است، در این معنی است سخن عرب: "الجار الجنب: همسایه دور" حال آن که او همسایه توست و از مردمان غریبه. و گفته می شود: نبت الرجل و أجنبته و تجنبتته و تجانبتته. همه به یک معنا: از او دوری گزیدم. و نیز رجل اجنبی و اجنب و جنب و جانب نیز همه به یک معناست» (ابن ابی الحدید، همان: ۱۲۲/۱۱).

روشن شد که استعمال اهل زبان و نیز استعمال قرآنی لفظ جنب و مشتقات آن من جمله «جانب» نشان دهندهی این است که وضع ابتدایی لفظ «جنب» ویژه دوری و بعد است و چنان که در کلام حضرت می بینیم، فرمود: «بجانب الهجر» و «الهجر: البعد و النوی»، بنابراین، کاربرد این لفظ در سخن حضرت نه تنها بی فایده نبوده بلکه از دقایق و لطائف کلام علوی به شمار می رود.

۵. در جایی سخن حضرت را که در وصف متقین می فرماید: «فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ... إِيمَانًا فِي يَمِينٍ» (خطبه ۱۹۳)؛ آورده و اشکالی را در ارتباط میان ایمان و یقین بیان می کند و هم معنایی این دو و در نتیجه بی معنایی ایمان را در یقین طرح کرده است و دربارهی فرق میان آن دو می گوید: «ایمان همان اعتقاد است همراه عمل، و یقین صرفاً سکون و آرامش قلب است، لذا این دو با هم فرق دارند» (ابن ابی الحدید، همان: ۱۵۰/۱۰).

بدین ترتیب ایمان می تواند همراه یقین باشد چون هم معنا نیستند که این ارتباط بی معنا باشد، چنان که مرحوم خوبی ایمان را دارای شدت و ضعف و ذو مراتب دانسته و بالاترین حد ایمان را ایمان همراه با یقین قلبی و علم یقینی شمرده است (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰: ۱۳۵/۱۲).

در اینجا حرف جر "فی" متعلق به محذوف است یعنی "کائنا فی یقین" و "فی" به معنای "مع" گرفته شده است (ابن ابی‌الحدید، همان: ۱۵۰/۱۰).

ب) نارسایی معنایی واژگان در ترکیب اسنادی

۱. اسناد "غلظ" به "کلم": ابن ابی‌الحدید در عبارت "فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ كُلُّهَا" (خطبه ۳)؛ ضمن خطبه شقشقیه شبهه‌ی عدم ارتباط معنایی میان مسند و مسندالیه را مطرح می‌کند و سپس آن را رد کرده و صاحب آن را دارای فهم اندک در فصاحت معرفی می‌کند، اشکال به‌ظاهر این است که کلم به غلظ وصف نمی‌شود، زیرا زخم غلیظ نیست، بلکه متناسب با آن عمیق و الفاظی از این دست است، اما عالم معتزلی در مصاف این شبهه باز هم با ایمان به دقت واژه‌گزینی نهج‌البلاغه می‌گوید: «این کم اطلاعی از فصاحت است. نمی‌بینی که چگونه خداوند سبحان عذاب را با وصف غلظت توصیف کرده و فرموده است: (و نجینا من عذاب غلیظ: ما ایشان را از عذابی غلیظ رهانیدیم) و غلیظ یعنی دوچندان، زیرا غلظت جسم آن است که مکشوف و بزرگ باشد، به‌گونه‌ای که اجزای بیرونی و درونیش دوچندان باشد، از آنجا که عذاب - ه خدا ما را از آن پناه دهد - دوچندان است، غلیظ نامیده می‌شود. جراحی و زخم نیز وقتی عمق یابد و کاری باشد این‌چنین است، گویا دوچندان گشته و چندین جراحی شده است لذا غلظ نامیده شده است» (ابن ابی‌الحدید، همان: ۱۶۹/۱).

و از این رهگذر باز تعبد خود را در برابر کلام حضرت و واژگان لفظ ایشان به نمایش می‌گذارد.
۲. اسناد "عز" به "آلاء": در جای دیگر درباره معنی دار بودن جمله: "وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ" (خطبه ۲۲۲) و اسناد "عزت" بمعنی "قلّت" به "آلاء" و عدم جواز این کار در مقام تعظیم خداوند، معنا را از قلّت ندانسته می‌گوید:

«فعل "عزت" در اینجا به معنای "کم شد" نیست، بلکه به معنای "گرامی و ارجمند گشت" است، در همین معنا عرب می‌گوید: "عززت علی فلان (به فتح ز)" یعنی: بر او گرامی و نزد او ارجمند گشت. و نیز: "فلان عزیز علینا" یعنی گرامی و بزرگوار است» (ابن ابی‌الحدید، همان: ۱۷۸/۱۱).

۳. دربرگرفتن چیزی خودش را: شارح در شرح این کلام: "وَأَشْلَاءٌ جَامِعَةٌ لِأَعْضَائِهَا" (خطبه ۸۳)؛ شبهه‌ی یکی بودن شلو و عضو و بی‌معنا بودن ارتباط آن دو به‌خاطر بی‌معنا بودن "جمع الشیء نفسه"، به بیان فرق آن دو لفظ پرداخته یکی را اعضای بیرونی و دیگری را جوارح درونی گرفته می‌گوید:

«امام در اینجا از اشلاء اعضای بیرونی و ظاهری را اراده کرده است، و از اعضاء، جوارح باطنی و درونی را، بی‌شک اعضای ظاهری گردآورنده‌ی اعضای باطنی است و آن را در برمی‌گیرد.»^{۱۷} (ابن ابی‌الحدید، همان: ۲۵۸/۶) و البته می‌توان "شِلُو" را به معنای معروفش نگرفت، بلکه آن را به معنای جلد و پوسته و پیکره

دانست، فراهیدی می‌گوید: "الشَّلْو: الجسد و الجلد من کل شیء" (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۲۸۴/۶) در این صورت، جمع اعضا توسط جسد و جلد مفهوم است.

۴-۲-۱-۳. سطح نحوی

بخشی از شبهه‌ها از ناحیه نحوی و مطابقت با قواعد زبانی مطرح می‌گردد، و شارح با توجیه نحوی به دفع آن می‌پردازد.

الف) عدم مطابقت واژگان در جنس و عدد

۱. افراد در جایگاه جمع

در عبارت "وَ طَيَّبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا" (خطبه ۶۶) دلیل مفرد آمدن «نفس» دوم را در عبارتی که جمع است، لزوم افراد تمییز بیان می‌کند و می‌گوید: «از آنجا که "نفسا" را بنا بر تمییز منصوب کرد، آن را مفرد آورد، زیرا تمییز فقط به صورت مفرد می‌آید. حتی اگر در معنای جمع باشد، می‌گویی: «أَنْعَمُوا بِالْأَنْفُسِ» اما «الْأَنْفُسِ» را به صورت جمع به کار برد، زیرا نیاز به مفرد آوردن نبود، می‌فرماید: وَطَنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الْمَوْتِ وَ لَا تَكْرَهُوهُ وَ هَوَتُوا عَلَيْكُمْ، چنانکه می‌گویی: «طَبْتُ عَنْ مَالِي نَفْسًا»، در صورتی که از میان رفتن آن بر جان آسان باشد» (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۱۴۱/۵).

۲. تانیث و تذکیر

از دیگر موارد عدم تطابق اجزای جمله، باب تذکیر و تانیث است که واژه «حرى» در عبارت "وَ حَرِيٌّ إِذَا أَصْبَحَتْ لَهُ مُنْتَصِرَةٌ، أَنْ تُمْسِيَ لَهُ مُنْتَكِرَةٌ" (خطبه ۱۱۱)؛ مذکر آمده است با این که به قول شارح این واژه، واژه‌ای است که با مذکر، مذکر می‌آید و با مؤنث، مؤنث؛ حال چرا با اینکه در این عبارت حضرت از دنیا خبر می‌دهد که مؤنث است «حرى» مذکر آمده است به جای «حرية»؟

وی با تقدیر گرفتن لفظ شأن، مذکر بودن این واژه را تعلیل می‌کند. می‌گوید: «أراد شأنها، فذکر، أی: و

شأنها خلیق أن یفعل کذا....» (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۱۸۰/۷).

به نظر می‌رسد نکته‌ای که باعث طرح این اشکال و این تقدیر از سوی شارح شده است آن است که اصل "أَنْ تُمْسِي..." را مجرور به حرف جر باء گرفته که حرف جر جوازا در چنین مواردی حذف می‌شود و در این صورت حرى نیازمند فاعل خواهد بود، حال اگر فاعل ضمیر مستترى باشد که به دنیا برگردد باید حرى مؤنث می‌آمد، و چون مذکر آمد شارح ناگزیر از تقدیر "شأن" شد.

البته نباید از نظر دور داشت که در برخی مواضع همچون موضع پیش‌گفته در حقیقت کلام حضرت حتی نیاز به دفاع این‌گونه و تقدیر گرفتن ندارد، و این با سه وجه قابل تبیین است:

یک: معمول "حرى" - فاعل آن - را می‌توان در چنین مواردی مؤول به صریح دانست نه ضمیر که اشکال رخ دهد. در این صورت کلام امام را به تقدیر لفظ "شأن" احتیاج نمی‌افتد. در این توجیه نحوی، فاعل مصدر

مؤول است و جار و مجرور به قرینه محذوف است که تقدیر آن "بها" خواهد بود یعنی: و حری بها أن تسمى... و در چنین وقتی عامل - فعل یا شبه آن - مذکر می‌آید. شبیه این موضع، این عبارت است در ذم اشعث بن قیس: «وَأِنْ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفِ، وَ سَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَنْفَ، لَحَرِيٌّ أَنْ يَمْتَنَّهُ الْأَقْرَبُ وَ لَا يَأْمَنَهُ الْأُبْعَدُ» (خطبه ۱۹)؛ در این عبارت به راحتی می‌توان فاعل حری را ضمیر عائد به "امری" گرفت.

دو: ممکن است فاعل را "هو" مستتر گرفت و مشکلی در این اسناد وجود ندارد، مثل این که بگوییم: "زيد حَرِيٌّ بَأَن / أَن تَبْتَسِمَ لَهُ الدُّنْيَا." و حرف جر نیز قبل از "أَن" جوازا حذف شده است. لذا تقدیری نیاز نیست. جواز حذف حرف جر قبل از مصدر مؤول از "أَن" و صله‌اش قیاسی است (حسن، ۱۹۷۴ م: ۵۳۲/۲).

سه: اگر روایت نهج البلاغه به جای حری، که وزن فعل است، حَرِيٌّ و مصدر باشد در کلام حضرت نیازی به هیچ توجیهی نخواهد بود، زیرا چنان که ابن منظور در لسان العرب اشاره دارد، در این صورت به دلیل مصدر بودن در جنس و عدد تغییر نمی‌کند. (ابن منظور، ۱۴۱۰: ۱۷۲/۱۴).

در اصلاح المنطق بی‌تی منقول از کسایی این گونه است:

وَهُنَّ حَرِيٌّ أَلَا يُثْبِنَكَ نَقْرَةً وَأَنْتَ حَرِيٌّ بِالنَّارِ حَيْثُ تُثِيبُ
(ابن السکیت، ۱۹۴۹: ۱۰۰).

این وجه را علامه تستری برگزیده و سخن ابن ابی‌الحدید را نقد کرده است که: فقول ابن ابی‌الحدید... فی

غیر محلّه، و لعلّه جعله علی فعلی أو فعل (بالکسر) (التستری، ۱۳۷۶ ش: ۴۵۵/۱۱).

۲. در شرح این سخن امام: «لَقَدْ حَمَلْتُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ» (خطبه ۱۱۹)؛ درباره چرایی تذکیر یک صفت الطریق و تانیث صفت دیگر می‌گوید: «زیرا راه هم مذکر و هم مؤنث به کار می‌رود، می‌گویی: الطریق الأعظم و الطریق العظمی^{۱۸}، لذا حضرت هر دو کاربرد را استفاده کردند». (ابن ابی‌الحدید، همان: ۲۸۵/۷).

لفظ طریق در هفت جا از نهج البلاغه با صفت به کار رفته است، که یکی از آن «وَ الطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ» (خطبه ۱۶)؛ مؤنث آمده و در پنج مورد صفت آن "الواضح" است و همگی به صورت مذکر آمده است و گویا حضرت استعمال روان تر را برگزیده‌اند. اما در ضمیر و نیز موصول تفاوتی بین مذکر و مؤنث در سهولت و روانی نیست، همچنین است در مورد وصف أفعَل و فَعَلَى، ولی در فاعل و فاعله وجود تاء بر ثقل کلام می‌افزاید. در جای دیگر حضرت فرمود: «طَّرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْأَلُكُوهُ» (خطبه ۲۸۷) و هم صفت، و هم ضمایر بعدی مذکر آمده است.

درباره این که آیا چنین استعمالی در قرآن وجود دارد، می‌توان در دو قسم بیان کرد:

نخست واژه دو وجهی که در جایی از قرآن مؤنث و در جای دیگری مؤنث آمده باشد: این مورد وجود دارد و استعمال آن رایج است، مانند "سبیل" در این دو آیه: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ﴾ (یوسف/۱۰۸) و ﴿وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرِّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا، وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا﴾ (الاعراف/۱۴۶).

دوم اینکه لفظ مؤنثی، در یک آیه یا در یک سیاق و نه در دو جای مجزا و بدون ارتباط، هم مؤنث و هم مذکر آید، چنان که در این فراز از نهج البلاغه دیدیم: پاسخ این است که در قرآن در دو جا چنین استعمالی را یافتیم؛

یکی در آیات سوره ۵۶ تا ۵۹ سوره زمر است: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ / أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ / أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ / بَلَىٰ قَدْ جَاءَ تَكَءَايَاتِي فَاذْكُرْ بِهَا وَاسْتَكْبِرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ﴾ در اینجا نفس که مؤنث است در خطاب مؤنث آمده و سپس در جواب آن مذکر تلقی شده است و ضمیر "ک" در "جاءتک" مذکر آمده حال آنکه همان نفس است، ابن انباری می‌گوید: "فحمله علی المعنی؛ لأن النفس فی المعنی إنسان وزعم بعض النحویین أن النفس تذکر وتؤنث، فلا یكون الکلام محمولاً علی المعنی" (ابن-الانباری: ۱۹۷۰: ۶۵).

جای دیگر درباره کلمه مؤنث "ریح" یک آیه است و برای یک کلمه: ﴿... حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ﴾ (یونس/۲۲) در این آیه صفت ریح در ابتدای آیه، مؤنث "الطیبة" آمده، و در پی آن فعل مؤنث "جاءت" و نعت مذکر "عاصف" ذکر شده است. اگر گفته شود "عاصف" همواره به لفظ مذکر می‌آید پاسخ در آیه دیگری است: ﴿وَلَسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا...﴾ (الانبیاء/۸۱) و اگر گفته شود، عاصف وقتی صفت ذکر شود می‌تواند مؤنث یا مذکر آید، پاسخ اشکال "الطریق الواضح" نیز داده است، و در مورد طریق به طریق اولی صحت تذکیر صفت ثابت می‌گردد چون بر خلاف ریح دو وجهی است.

لذا تذکیر مؤنث را به دلایلی همچون غیر حقیقی بودن آن یا معنای غیر مؤنث یا عام داشتن آن و دو وجهی بودن آن می‌توان برگرداند.

ب) چینش واژگان در عبارت (تقدیم و تأخیر)

الف) یکی از مواردی که جا دارد در سطح نحوی به آن پرداخت، جایگاه کلمات و تراکیب در جمله و چگونگی چینش واژگان در عبارت است.

۱. تقدیم و تأخیر واژگان

شارح در تفسیر کلام حضرت که فرمود: ﴿إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ... وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ... وَ إِيتَاءُ الرِّزْقَاتِ... وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ... وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ اعْتِمَارُهُ﴾ (خطبه ۱۱۰)؛ پرسشی را مبنی بر دلیل و حجت

تقدیم وجوب نماز بر زکات و سپس زکات بر روزه و سپس روزه بر حج بیان می‌کند و در پاسخ می‌گوید:^{۱۹} "اما نماز مقدم شده است چون تارک آن کشته می‌شود، هر چند انکار وجوب آن نکند، و سایر موارد چنین نیست، و زکات را بر روزه مقدم داشت چون خدای تعالی آن را در جاهای بسیاری از قرآن عزیز در کنار نماز گذارده ولی روزه ماه رمضان را تنها در یک جا یاد کرده است، و کثرت تأکید و ذکر چیزی دلیل مهم‌تر بودن آن است، و نیز روزه را بر حج مقدم ساخت زیرا وجوب روزه تکرار می‌شود ولی حج در طول عمر تنها یک‌بار واجب می‌گردد لذا نشان می‌دهد روزه از حج نزد شارع مهم‌تر است." (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۲۲۴/۷).

این ترتیب در احادیث دیگر هم دیده می‌شود: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ.^{۲۰} (الکلبینی، ۱۴۰۷: ۱۸/۲).

۲. فصل بین نکره موصوفه و صفت به اجنبی

حضرت در جایی به جهل شامیان اشاره فرموده می‌فرماید: "وَأَقْرَبُ بِقَوْمٍ مِنَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ قَائِدُهُمْ مُعَاوِيَةَ، وَ مُؤَدِّبُهُمْ ابْنُ النَّبِغَةِ" (خطبه ۱۸۰) ابن‌ابی‌الحدید اشکالی را مبنی بر عدم جواز فصل بین نکره موصوفه و صفتش با اجنبی مطرح می‌کند که در این عبارت فصل بین "قوم" و جمله وصفیه‌اش "قائدهم معاویه و..." با "من الجهل بالله" است و در پاسخ می‌گوید:

"از این قبیل فراوان وارد شده است مثل سخن خدای تعالی: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ﴾^{۲۱} بنابر قول کسانی که مردوا را صفت قائم‌مقام موصوف نگرفته‌اند، زیرا در این صورت مردوا را صفت قومی محذوف و مقدر پس از واژه اعراب می‌گیرند، و در این حال، (وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ) میان موصوف محذوف و جمله وصفیه یعنی مردوا حایل شده است." (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۷۲/۱۰). اساساً چنان‌که شارح ذکر می‌کند این اشکال مردود است، چنان‌که بغدادی در شرح بیت زیر این مسأله را مطرح کرده است: وَأَبْغَضُ مَنْ وَضَعْتَ إِلَيْهِ * لِسَانِي مَعْشَرَ عَنْهُمْ أَذُود. وی می‌گوید: "در بیت تقدیم و تاخیر وجود دارد، و در اصل بوده: وَأَبْغَضُ مَنْ وَضَعْتَ لِسَانِي فِيهِ إِلِي مَعْشَرَ أَذُود عَنْهُمْ، "من" در اینجا نکره موصوفه است، و صفتش جمله‌ی "وضعت لسانی فيه" است که با "إلی" که اجنبی است نعت را از منعت فاصله انداخته است، وی در ادامه جهت اقامه دلیل بر نکره موصوفه دانستن "من" بجای موصوله گرفتن آن، بر معمول بودن فصل بین نعت و منعت به اجنبی اشاره کرده می‌گوید: "وهذا في الصفة أقرب منه في الصلة" (بغدادی، ۱۹۹۶ م: ۱۵۸/۹).

۴-۲-۲. سطح ادبی

سطوح زبانی بیشتر شامل مسائل ظاهری و معنای حقیقی کلام می‌شود ولی در سطح ادبی به عمق معانی مجازی و کنایی وارد می‌شود، و به دقایق و اشارات سخن می‌پردازد، برخی از این موارد که شارح در این حوزه از رهگذر آن پاسخ شبهه‌های لغوی کلام امام را داده است در ذیل می‌آید.

الف) مجاز و استعاره

۱. شارح در جایی در پاسخ به اشکالی در خصوص استعمال "أدلی به إلی" (خطبه ۳)؛ در بیان واگذاری خلافت از سوی ابن‌ابی‌قحافه به ابن خطاب و بی‌معنا بودن رشوه در هنگام مرگ که از این لفظ بر می‌آید آن را از باب استعاره گرفته می‌گوید:

"امام (ع) چون می‌بیند که سوق دادن خلافت سمت دیگری بدون استحقاق صورت گرفته است آن را به رشوه دادن انسان به حاکم تشبیه کرده است زیرا آن نیز بیرون کردن مال بدون استحقاق است." (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۱/۱۶۲).

۲. در کلام حضرت «فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّنِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ» (خطبه ۵۷)؛ شارح اشکالی را در مورد تناسب لفظ واژه زکاة با معنای مقصود که گسترده شدن شهرت و معروفیت است چنین پاسخ می‌دهد:

«زیرا زکات رشد و فزونی است، و از این معنا زکات نام صدقه خاص قرار گرفته است، چون زکات مال زکات دهنده را فزونی و رشد می‌دهد، و گسترش شهرت نیز رشد و فزونی است.» (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۱۱۲/۴).

۳. عالم معتزلی در توجیه اسناد سهر و بی‌خوابی به شب به جای انسان در کلام حضرت: "أَسْهَرَ التَّهْجُدُ غِرَارَ نَوْمِهِ" (خطبه ۸۳)؛ که اسناد اِلی ما لا یسند الیه است و اشکال عدم توصیف کم‌خوابی به سهر به‌جای اینکه انسان به سهر وصف شود، آن را از باب مجاز مطرح کرده می‌گوید:

هذا من مجازات کلامهم کقولهم: لیل ساهر و لیل نائم. (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۶/۲۶۵).

۴. از نمونه‌های دیگر بیان دقت و ظرافت و لطافت کاربست واژگان در سخن امام که ابن‌ابی‌الحدید را به توضیح آن واداشته، نکره آمدن لفظی که در وهله نخست انتظار معرفه بودنش می‌رود و آن واژه «فوز» در عبارت، «فإن فوزاً بهذه الخصال شرف مکارم الدنيا» است، چرایی نکره بودن آن را ابن‌ابی‌الحدید با بیان افصح و شیواتر بودن آن نسبت به معرفه‌اش «الفوز» چنین بیان می‌کند:

«و قوله: فإن فوزاً، أفصح من أن يقول: «فإن الفوز» أو «فإن في الفوز» کمال قال الشاعر:

إن شواءً و تشوة و خَبَب البازل الأمون

و خَبَب البازل الأمون للدهر والدهر ذو شوون

(همان: ۹/۶۰).

سپس بیان می‌کند که شاعر نگفت: «الشواء و النشوة» زیرا گویی وی شواء را در حکم شخصی گرفته است و می‌گوید: «إن واحداً منها (الاشخاص) أيها كان فهو من لذة العيش، و إن لم يحصل له كل أشخاص ذلك النوع.» وی مقصود از نکره آوردن حضرت را جا انداختن و تثبیت فضیلت این خصلت‌ها در درون آدمی می‌داند، یعنی «هرگاه انسان "فوزی" را به واسطه آن خصال به کف آورد شرافت را کسب کرده است و سپس می‌گوید: «این معنا هرچند که از لفظ "الفوز" با الف و لام و افاده جنس برمی‌آید، اما ممکن است ذهن به جای معنای جنس، به سراغ استغراق رود، پس لفظی را آورد که در آن گمان استغراق نرود و یعنی لفظ نکره، و این نکته‌ای دقیق است، و از دل علم بیان برمی‌آید» (همان).

دیدیم که اگر لفظ با «ال» آورده می‌شد امکان برداشت استغراق در مخاطب وجود داشت حال آن که در اینجا جنس مطرح است، یعنی: «هر فوزی» در این خصال به دست آوردی شرف است نه اینکه هرگاه به تمام این خصال را دست یافتی، آن‌گاه شرافت را خواهی یافت، و مقصود نخست تنها با نکره آوردن «واژه» به دست می‌آید.

ب) تضمین نحوی

باید گفت به نظر، معناگرایی در دید شارح معتزلی اهم از لفظ‌گرایی صرف شمرده می‌شود و این امر باعث شده واژه‌گزینی حضرت را با توجه به روح کلام و سیاق آن و با عنایت به ساختار کلی سخن درست می‌فهمد و تأیید می‌کند، هرچند حتی مسموع عرب هم نباشد و در معاجم لغوی مورد تأیید نباشد، اگر نیک بنگریم و اندک تورقی در کتب مرتبط داشته باشیم تنها به تأیید سخن شارح می‌پردازیم. ابن هشام در کتاب ارجمند خود مغنی اللیب این بحث را در باب هشتم تحت عنوان تضمین مطرح می‌کند و می‌گوید: «گاه عرب لفظی را با معنای لفظی دیگر درمی‌آمیزد، و حکم آن را به این می‌دهد و این امر تضمین نام دارد» (ابن هشام، ۱۴۲۵: ۶۴۲). و فایده تضمین را در این می‌داند که یک کلمه عمل ۲ کلمه را انجام می‌دهد با همان معنایسانی و البته ایجاز در کلام، که به قول ابوالفتح بن جنی در کتاب «التمام» خود: به گمان من اگر این‌گونه موارد گردآوری می‌شد کتابی پدید می‌آمد در صدها برگ (همان: ۶۴۴). تضمین نحوی از سویی در نحو بررسی و طرح شده است و از سویی مرتبط با بلاغت کلام است و از سویی بحثی است در واژه‌شناسی و تطور لغت. در زمان معاصر، فرهنگستان زبان عربی قاهره پس از بحث‌هایی پیرامون این مسأله که در مجله خود، مجمع اللغة العربیه منتشر ساخت، کاربرد این پدیده‌ی لغوی را با سه شرط جایز دانست: ۱. وجود مناسبت میان دو کلمه، ۲. وجود قرینه‌ای که ما را به معنای کلمه تضمین شده رهنمون باشد و از لیس و خطا نیز امنیت بخشد و ۳. هماهنگی تضمین با ذوق عربی؛ ضمناً مجمع توصیه می‌کند که تضمین جز به غرضی بلاغی به کار نرود (کردعلی، ۱۹۲۵ م: ۹۰/۵-۸۰).

معمولاً بیان تضمین نحوی در واژگان و به‌ویژه افعال به دو صورت متصور شده است: ۱. ذکر فعل مذکور به‌عنوان اصل و آوردن معنای تضمین شده به‌صورت حال و ۲. ذکر لفظی که معنای آن تضمین شده و حال آوردن فعل مذکور. به نمونه زیر دقت کنیم:

۱. در این عبارت حضرت: «و من أبصر بها بصرتَه و من أبصر إليها أعمته»^{۲۲} (خطبه ۸۲)؛ شخصی که صرفاً واژه را بیرون از ساختار و عبارت و کاربردهای معنوی آن نقد می‌کند، این استعمال و این نوع واژه‌گزینی را به سرعت خطا می‌شمرد؛ چه "أبصر" متعدی به نفسه است و به "إلی" نیازی نیست، این در صورتی است که آن قدر علم داشته باشد که «باء» در «أبصر» نخست، استعانت است نه تعدیه و در مورد دوم توجیهی نیابد و اشکال کند. اما پاسخ ابن‌ابی‌الحدید کاملاً علمی و منطقی و نشان از لغت‌شناسی دارد، در واقع وی آشنا به اصول و فنون بیان و خطابه و آگاه به کاربرد واژگان است و مهم‌تر از همه مسلط به سبک بیانی حضرت، لذا در اینجا در دفاع از این لفظ غیرمسموع در دید ناقد، می‌گوید: «اگر اشکال کنی که: آنچه شنیده شده: "أبصرت زیداً" است و "أبصرت إلی زید" از عرب شنیده نشده است، خواهیم گفت: رواست که سخن حضرت: "و من أبصر إليها" به معنای: و من أبصر متوجهاً إليها باشد، همانند این آیه: ﴿فی تسع آیات إلی فرعون﴾ و نفرمود: مرسلأ، و ممکن است حضرت آن را بخاطر مشابهت، در جایگاه: «نظر إليها» قرار داده باشد چنانکه در مورد "دخلت البیت"، "دخلت إلی البیت" نیز گفته‌اند و آن را بر سبیل "ولجت إلی البیت" گرفته‌اند چون مانند آن است». (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۱۹۰/۶).

۲. از همین قبیل است سخن حضرت در «القاصدة إلی محلّ رغبته» (خطبه ۱۶۲)؛ که شارح می‌گوید: "و القاصدة ضد الجائرة است، اگر بگویی: چرا القاصدة به إلی متعدی شده است؟ می‌گویم: چون قصد متضمن معنای "الإفضاء إلی المقصد"، لذا آن را به اعتبار معنا با إلی متعدی ساخته است." (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۱۸۳/۹).

نتیجه‌گیری

نقدها و اشکالاتی که درباره‌ی واژگان یک کلام ادبی قابل طرح است در دو سطح زبانی و ادبی جای می‌گیرد و سطح زبانی خود به سطوح آوایی، لغوی و نحوی قابل تقسیم است.

عمده اشکالات مطرح در سطوح پیش‌گفته در سه حوزه‌ی کلی صحت لفظ، ارتباط لفظ با معنای مقصود، و ارتباط معنایی بین دو یا چند واژه قابل دسته‌بندی است.

یکی از جوانب مهم دفاع ابن‌ابی‌الحدید معتزلی از نهج‌البلاغه و بلاغت کلام امیر مؤمنان(ع)، دفاع از واژگان نهج‌البلاغه و دقت امام(ع) در واژه‌گزینی است و هرچند ناکامل می‌نماید می‌تواند نمونه‌ای باشد برای کارهای جامع‌تر.

شارح معتزلی نسبت به کلام علی(ع) در نهج‌البلاغه، خاضع و تسلیم است و کلام حضرت را میزان قرار داده و آن را زبان معیار در نقد خود کرده است، چنانکه وی با وجود عقاید کلامی خاص خود، کلام امام را در همه‌جا فصل‌الخطاب می‌داند.

برخی شبهه‌ها و اشکالات احتمالی در مورد واژگان نهج‌البلاغه شامل موارد زیر - بدون حصر - است: لغو بودن واژه در موضعی خاص، مسموع و غیرمسموع، تعدیه و لزوم، تعریف و تنکیر، مطابقت یا عدم مطابقت با استعمال عرب، تکرار مخلّ به فصاحت، موافقت یا مخالفت با قیاس، فروق اللغه، مطابقت با عقیده و...

پی‌نوشت‌ها

۱. برای اطلاع اجمالی از زندگی شارح و آثار وی نک: فراتی، ۱۳۸۸.
۲. به‌عنوان نمونه نک: معارف، ۱۳۸۳.
۳. نک: فراتی، ۱۳۹۳.
۴. «و هذه اللطائف و الدقائق من معجزاته (ع) التي فات بها البلغاء و أخرس الفصحاء».
۵. بیت در وصف معبد بن وهب ترانه‌خوان بزرگ عصر اموی است که ابن‌ابی‌الحدید به آن در برتری حضرت بر دیگران استشهاد کرده است و ترجمه آن چنین است: «خوش الحانی ترانه‌خوانان بسیار است، اما این معبد است که در این میدان گوی سبقت را از همه روده است.» شارح بدین‌وسیله برتری امام بر سایر فصیحان را بازگو کرده است و گویی که این بیت بیش از آنکه برای صاحبش مناسب باشد برای امام مصداق دارد.
۶. نک: فراتی، ۱۳۸۸.
۷. برای اطلاع بیشتر نک: فراتی، ۱۳۸۹.
۸. الخَزَر: ضيق العين و صغرها. (ابن درید، ۱۹۸۸م، ۵۸۳/۱).
۹. الشزر: مصدر، إذا نظر إليه بمؤخر عينه. (ابن درید، همان، ۷۰۴/۲).
۱۰. به این تصور که "ما" برای غیر عاقل، و "من" برای عاقل به کار می‌رود.
۱۱. باید دقت کرد که در کلام حضرت، "من" در "منها" بیان از "ما" نیست، برخلاف آیه پیشین.
۱۲. «الْيَمِينِ وَ الشَّمَالِ مُضَلَّةً وَ الطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ.» (خطبه ۱۶).
۱۳. «وَ أَقَامَ الْمَنَارَ لِلسَّالِكِينَ عَلَى جَوَادِّ طُرُقِهَا.» (خطبه ۹۱): «وَ لَا يَغْدِلُ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِّ الطَّرُقِ» (خطبه ۲۵).
۱۴. «أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمُضَلَّة.» (خطبه ۴).
۱۵. ر.ک: نساء/۳۶. ﴿و الجار ذی القربی و الجار الجُنُب﴾.
۱۶. این مورد را از آن‌جا که عمل لفظ در مترادف خود است با اندکی تساهل در رابطه اسنادی قرار دادیم، هرچند اسناد به مفهوم مسند و مستدلیه وجود ندارد اما فاعل شبه فعل "جامعة" به اشلاء برمی‌گردد و جامعه در اعضاء عمل می‌کند.
۱۷. جوهری، ۱۳۷۶ ق، ۱۵۱۳/۴؛ این کتاب یکی از منابع لغوی شارح است.
۱۸. البته باید توجه داشت دلیل ذکر این مورد در سطح نحوی ارتباط آن با تقدیم و تأخیر و چینش کلمات است هرچند پاسخ نحوی نباشد اما اشکال به این سطح مرتبط است.
۱۹. باید دقت کرد که ولایت که در روایت بر آن تأکید خاص شده است از سنخ دیگری است و از جنس عبادات جوارحی قبل نیست بلکه مقوم دیگر ارکان گفته‌شده به‌شمار می‌رود و پس از همه ذکر شد تا جامع آنها گردد.
۲۰. التوبة/۱۰۱.
۲۱. شریف رضی در این‌باره می‌گوید: أقول و إذا تأمل المتأمل قوله ع و من أبصر بها بصرته، وجد تحته من المعنى العجيب و الغرض البعيد، ما لا تبلغ غايته و لا يدرك غوره لا سيما إذا قرن إليه قوله و من أبصر إليها أعمته، فإنه يجد الفرق بين أبصر بها و أبصر إليها واضحا نيرا و عجيبا باهرا.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه (۱۴۰۷ ق)، ترجمه: محمد بن الحسین الرضی، تحقیق: د. صبحی الصالح، ط ۱، قم: مؤسسه دارالهجرة.
- ابن السکیت، یعقوب (۱۹۴۹)، اصلاح المنطق، تحقیق: احمد محمد شاکر و عبدالسلام محمد هارون، مصر: دارالمعارف.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۰ ق)، لسان العرب، چاپ ۱، بیروت: دار صادر.
- ابن هشام الأنصاری (۱۴۲۵ ق)، معنی اللیب عن کتب الأعراب، تحقیق: مازن المبارک و محمد علی حمدالله، مراجعة: سعید الأفغانی، بیروت: دارالفکر.
- ابن‌أبی‌الحدید المعتزلی، عزالدین أبی حامد عبدالحمید بن هبة الله (۱۴۲۶ ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد أبو‌الفضل ابراهیم، ط ۱، بغداد: دارالکتب العربی.
- ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸ م)، جمهرة اللغة، چاپ اول، بیروت: دار العلم للملایین.
- الانباری، ابوالبرکات (۱۹۷۰)، البلغة فی الفرق بین المدکر والمونث، تحقیق: رمضان عبد التواب، الجمهورية العربية المتحدة: مطبعة دار الکتب.
- البغدادی، عبد القادر (۱۹۹۶ م)، خزائن الادب ولب لباب لسان العرب، تحقیق و شرح: عبد السلام محمد هارون، ط ۳، القاهرة: مكتبة الخانجي.
- التستری، محمدتقی (۱۳۷۶ ش)، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، ط ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- الجوهري، اسماعيل بن حماد (۱۳۷۶ ق)، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربي، تحقیق: عطار، احمد عبد الغفور، ط ۱، بیروت: دار العلم للملایین.
- حسن، عباس (۱۹۷۴ م)، النحو الوافی، ط ۳، مصر / القاهرة: دار المعارف.
- الخطیب، عدنان (۱۹۸۶ م)، العيد الذهبی لمجمع اللغة العربية، ط ۱، دمشق: دار الفكر.
- الفراهیدی، خلیل بن أحمد (۱۴۰۹ ق)، کتاب العین، چاپ دوم، قم: نشر هجرت.
- الهاشمی الخوئی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۰ ق)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، مصحح: سیدابراهیم میانجی، ط ۴، تهران: مكتبة‌الاسلامیة.
- الكلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق)، الکافی، چاپ ۴، تهران: الاسلامیة.
- فراتی، علی اکبر (۱۳۸۸)، «روش لغوی ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه»، مجله علمی پژوهشی پژوهش‌های قرآن و حدیث (مقالات و بررسی‌های سابق)، سال چهل و دوم، ش ۱، پاییز و زمستان.
- فراتی، علی اکبر (۱۳۹۳)، «مآخذ علی الجوانب اللغویة فی شرح ابن ابی‌الحدید لنهج البلاغه»، مجله علمی پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۳۰، بهار.
- فراتی، علی اکبر (۱۳۸۹)، «جلوه‌هایی از آیین سخنوری در دستور سخن نهج البلاغه»، فصلنامه علمی پژوهشی علوم حدیث، شماره ۴۹ و ۵۰.

- کردعلی، محمد (۱۹۲۵ م)، «الإنشا والمنشؤون»، مجلة مجمع اللغة العربية بدمشق، ۵، ۸۰-۹۰.
- معارف، مجید (۱۳۸۳)، «روش‌های ابن‌ابی‌الحدید در اثبات اصالت نهج‌البلاغه»، فصلنامه علمی پژوهشی مقالات و بررسی‌ها، شماره ۷۶، پاییز و زمستان.

Ibn Abi al-Hadid's defense from Imam Ali's word choosing in Nahj al-Balagha

Ali Akbar Forati

**Assistant Professor, Faculty of Literature and Human Science,
University of Tehran**

Abstract

Lexical criticism is one of the most important kind of text criticism and analysis. Doubts about eloquence, lexical and semantic correctness of the words of Nahjul Balagha and Imam Ali's accuracy in choosing the words is the key issues that have been largely ignored.

Ibn Abi al-Hadid al-Mutazili (656 – 586 AH) in his commentary on Nahjul Balagha has paid particular attention to words and may be one of the few exegetes who defended the text by literary method. The doubts that raised toward Nahj al-Balagha mainly is about three fields of: lexical correctness, connection of the used word to intended means and the semantic connection between two or more words. This article discusses about these literary and linguistic defenses in its different branches such as phonetic, lexical and syntactic. Also has explained the lexical status and accuracy of Imam Ali's in choosing the words in his remarks and arranged in subjective orders that is hoped to be a good pattern to similar studies.

Keywords: Nahj al-Balagha, Ibn Abi al-Hadid, word choosing, literary method, lexical branch, phonetic branch, syntactic branch